

تفکرات فلسفی اعلیحضرت و اعتبار آن

«مخرج مشترک»

(۵)

امیر فیض- حقوقدان

گوشواره ها

قبل از شروع تحریر، بجاست به گوشواره‌های این تحریر که لازم بود در مقدمه قسمت نخست به ذکر آید و قصور شده است اشاره ای بشود.

مقصود از تفکرات فلسفی، اساسی ترین عقاید و نظرات یک شخصیت است؛ تفکرات فلسفی، یک حس نظری است و از طریق حس نمیتوان به حقیقت رسید کماینکه از ظاهر نمیتوان به باطن رسید و برای رسیدن به حقیقت نیاز به نقد و بحث است که این تحریر به اقتضای آن مقید است.

اعلیحضرت هم بر لزوم نقد و بحث و دیالگ برای کشف حقیقت نظرتانید دارند که میفرمایند:

<اقدام موثری که میتواند به کمک هم میهنان داخل کشور منجر شود؛ ایجاد یک زمینه بحث و دیالگ است> (مصاحبه با رسانه های لوس انجلس ۱۳۷۷)



مخرج مشترک

اعلیحضرت در مصاحبه های پی در پی اخیر، نقطه نظرهای ارائه فرموده اند که میتواند در زمره تفکرات فلسفی ایشان شناخته شود.

اعلیحضرت تنها رسالتی که برای خود قائل هستند و آنرا انتظار لازمی از سوی مردم میدانند، پیدا کردن مخرج مشترکی است که در این زمان بتوان برای رسیدن به هدف که آزادی است با استفاده از آن پیش رفت.

<من نگاهم روی این خط است که به شکلی به این هدف خواهیم رسید>

(اعلیحضرت از همان مصاحبه)

یعنی ایجاد یک همبستگی و اتحاد که بتواند مبارزه را به هدف برساند.

رسالت

اتکای بیان اعلیحضرت برواژه <رسالت> میرهن اهمیتی است که برای تفکر خود قائل هستند؛ زیرا رسالت یعنی ماموریت الهی. ما میدانیم که رسالت همواره همراه نص است و رسالت بدون نص رسالت

نیست، و ادعای رسالت بدون نص جعل رسالت ونمونه های تاریخی آن به حساب ادعا های مطرود منظور شده است بنابراین این اجازه فلسفی وجود دارد که تفکرات فلسفی بطورکلی رسالت شناخته نشود

وجه مشترک

اعلیحضرت رسالت خودشان را محدود به یافتن مخرج مشترک بین ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی که بتواند به اعتبار آن، امر رهبری مبارزه را پیش ببرد محدود ساخته اند.

رسالت ناشی از نص، حکمت ومطلق حکم است؛ اموری مانند، جستجو کردن ودنبال مخرج مشترک گشتن وامثال آنها رسالت محسوب نمیشود. رسالت با قاطعیت وبدور از شک وبحث وامثالهم همراه است.

مخرج مشترک یک قاعده وفورمول عددی است؛ و برای اولین باراست که دریانات اعلیحضرت بکار رفته است. روشن نیست که مقصود از مخرج مشترک در بین ایرانیان خارج از کشور چیست؟ شاید مقصود و بیانشان واژه **وجه مشترک** باشد زیرا شناخت وجه مشترک بین اشخاص واشیاء ممکن است ولی مخرج مشترک خیر.

وجه مشترک یعنی اشتراک وهماهنگی در هدف وهمسویی در رسیدن به هدف.

****** بین ایرانیان خارج از کشور وجه مشترک مورد نظر اعلیحضرت وجود ندارد؛ این حقیقت نه تنها در حالت کنونی وجود دارد، که ریشه های آنرا نیز میتوان در اخلاق مایرانیان جستجو کرد.

****** کارشناسان آمریکائی سفارت آمریکا که درباره ایرانیان اظهار نظر کرده اند، نوشته اند: در جمع ۵ ایرانی ۶ صاحب نظر پیدا میشود.

****** اعلیحضرت در سال ۱۳۶۵ = ۲۵۲۵ در مصاحبه با فیگارو فرمودند: **<جمهوریخواهان بما نخواهند پیوست>**. (مشروح درسنگر ۵۴+۳۳۲)

****** رضاپهلوی در این ۲۰ سال بارها ایرانیان رابه اتحاد فراخوانده، ولی توفیقی نداشته است.

(روزنامه نیویورک تایمز)

****** دریانیه ۱۴ ماده ای که مانیفست سیاسی اعلیحضرت شناخته میشود؛ اظهار عقیده شده است که:

<مادیگرنمیتوانیم در باب ضرورت مبارزه به شعار دادن اکتفا کنیم حاضریم با مخالفین خودمان گفتگو کنیم وبا کمک آنها یک رهبری سیاسی متشکل از سازمان ها پیاده کنیم>

(مشروح درسنگر ۶۱+۳۳)

فراز بالا نشان می‌دهد که اعلیحضرت حتی اظهار تمایل فرموده اند که با مخالفان وارد گفتگو بشوند و با مساعدت و کمک آنها یک رهبری سیاسی بوجود آورند، ولی باز هم موفق نشدند و این عدم موفقیت نه از باب کم کاری و یا بصیرت اعلیحضرت است که از باب فرهنگ ما، اخلاق ملی و تاریخ ماست اصلاً "ملات پیوستگی ما ایرانیان از ملات رهبری ساخته شده است؛ تمام دقایق حیات سیاسی کشور ما بر پایه های رهبری شاه استوار است. آنجا که در تاریخ سیاسی کشورمان میخوانیم که شاه عامل وحدت ملی است؛ شعار نیست، ایرانیان از طریق شاه متحد و یک باور و یک زبان میشوند. در فرهنگ کهن ایرانی و روح و خون ایرانیان پادشاه مظهر اتحاد اقوام تاریخی و استقلال کشور و قطب امید و پیشرفت و رهبری شناخته شده است.

وقتی مفسر مجله پپیل People بعد از مصاحبه با اعلیحضرت مینویسد که **<رضایهلوی بعنوان شاه میتواند همه مردم را متحد سازد>** به اعتبار آگاهی های فرهنگی و هویتی ایرانیان است که حقیقت جوهر وجودی ماملت را بیان میکند.

ببینید خمینی تا چه حد آگاه به اهمیت نقش پیوند بین شاه و ملت بود و از این نظر آگاه و نگران بوده است.

او گفته است: **<شما نمیتوانید از پس ارتش برآئید؛ اسلحه نمیتواند به جنگ اسلحه برود. تنها راه جنگیدن با ارتش خلع سلاح ارتش است. باید زنجیرهایی که اعضای نیروهای مسلح در بند آن هستند (یعنی پیوند شاه و ارتش و ملت) یعنی سوگند وفاداری و عادت اطاعت از شاه را درهم شکست>**.

(حسنین هیکل صفحه ۲۶۰)

دستآورد

دستآورد- اینکه به هیچوجه ضرور نیست که اعلیحضرت دنبال مخرج مشترک و یا وجه مشترک ملت ایران بگردند، و همان گردیدنی را که لااقل سی و چند سال به آن متوسل بوده اند و با تـزـ میثاق با مردم - «امروز فقط اتحاد» - آرمان نامه - راه حل ملی و شورای ملی خود را خسته و مردم را نا امید ساخته اند همچنان ادامه دهند. **تاریخ و هویت و فرهنگ ایرانی و حتی سوگند نهم آبان سال**

۵۹ اعلیحضرت نسخه تاریخی و الزامی وحدت ملی را بنام اعلیحضرت با خطوطی که با جوهر جان و روح ایرانی نوشته شده در مقابل اعلیحضرت قرار داده است.

******* در حالیکه اعلیحضرت ابراز عقیده فرموده اند که:

<مشکل ما، مشکل ایجاد مخاطب است> و آنقدر نا امید از حل این مشکل بوده اند که فرموده اند: <بهتر است، خود من این رسالت و ماموریت را بپذیرم و گروهی را در نظر بگیرم>

توضیح = مشکل ایجاد مخاطب، یعنی درگروههای مخالف سلطنت نمیتوان کسی را بنام سخنگوی آنها پیدا کرد؛ یعنی آنها آنقدر در گرداب تشنت عقیده ونابسامانی تشکیلاتی وهرج و مرج هستند که فاقد سخنگو هستند. (پایان توضیح)

******* درحالیکه اعلیحضرت از همکاری ایرانیانی که در خارج هستند نا امید هستند و میفرمایند:

< کسانی که در خارج هستند خود را کنار کشیده وجذب مبارزه نمیشوند >

(مشروح درسنگر ۳۵۱+۳۳۲)

******* در حالیکه اعلیحضرت درسخرانی دردانشگاه ساوترن متودیست، Southern Methodist University دالاس درمقابل جمعیت انبوهی از آمریکانیها فرموده اید:

< باید بادرک لزوم مسئله رهبری ودرخواست جمع کثیری از هم میهنانم وظایف رهبری را برعهده بگیرم وبه اساسی ترین اولیت ها که کمک به برادران وخوهران درراه کسب آزادی است تمرکز دهم من مصمم هستم که این وظیفه را بردوش گرفته ودراین راه نگران سرنوشت شخص خود نیاشم >

(سخرانی سال ۱۳۷۹ مشروح درسنگر ۳۱۵+۳۳۲)

چرایی درمقابل اعلیحضرت

چرا اعلیحضرت با دور باظلهانی که درمورد همبستگی ورهبری جمعی داشته اند بازهم دراین مصاحبه برلزوم رهبری جمعی وبهرحال سلب مقام رهبری خود شان پای فشره اند؟

پاسخ اعلیحضرت

بیانات اعلیحضرت جنبه یک بیانات معمولی راندارد ومعمولا از جواب ایشان نمیتوان براحتی فهمید که مقصودشان چیست ودرکلامی دیگر ارتباط دادن جوابشان به سوال آسان نیست؛ اتفاقا شاهنشاه آریامهر هم همین سیاست بیانی را داشتند؛ چنانکه اکنون بعدازسالها گذشت چون اظهارات آن شادروان قابل تطبیق وتشریح با رویداد های کنونی است، ما به مفاهیم ومقاصد شاهنشاه از بیان مطلب پی میبریم. اعلیحضرت درهمین مصاحبه مورد بحث، نه بعنوان خبر، بلکه بعنوان مبتدا وموضوع مستقل پاسخهایی داده اند که بسیار با اهمیت است؛ که بدون نقد وتعمق نمیتوان به آن رسید؛ میفرمایند:

< من وظیفه خودم (۱) را انجام داده ام واگرییشرفتی نشده مربوط به مردم است > (۲)

صورت ظاهر(منطوق) بیان اعلیحضرت با برداشت نا متوازن بودن شنونده همراه است زیرا دربیانات اعلیحضرت درسابق دوبار آمده است:

< مردم ایران هرکاری که از دستشان برمیآمد کرده اند حالا نوبت ماست >.

اما مفهوم منطقی بیان ایشان < من وظیفه > نیازبه غوروملاحظه اسناد مبارزه وسوابق امر را دارد وتنها توجه به منطوق (عبارت) نمیتواند کاشف حقیقت باشد.

باتفاق به این مهم تاریخی میپردازیم

(۱) من وظیفه خورا انجام داده ام، نیاز به شناخت حد و حدود وظیفه را دارد. سند این مهم تنها در قبول سلطنت است و نه یک کار اضافی و یا کسری؛ و این اولین «ب» بسم الله تکالیف اعلیحضرت پس از درگذشت شاهنشاه و رسیدن به سن بیست سال تمام است که میدانیم و گواه تاریخ و اسناد است که از سوی ولیعهد وقت در تاریخ معین آنها در حالت تنهائی و علیرغم تذکر مخالفت کارتر صورت گرفت.

بنابراین آنجا که اعلیحضرت میفرمایند من وظیفه خودم را انجام داده ام مقصود، وظیفه ای است که قانون اساسی مشروطیت بر عهده ایشان گذاشته است که اهم آن حفظ تداوم پادشاهی ایران بوده است؛ لذا، باید گفت: اگر هم اعلیحضرت از چنین عبارتی استفاده نمیکردند، عبارت «من وظیفه خود را انجام داده ام» یک حکم حاصله از اسناد تاریخی مبارزه بوده است و ختم کلام است.

اعلام قبول سلطنت تنها تکلیفی است که برای شخص اعلیحضرت مقرر شده است و اعلیحضرت نه

نیاز به کسی را داشته اند و نه تشریفاتی لازم بوده است زیرا سوگند قبول سلطنت یک عهد تاریخی است که در مقابل خداوند و روح ملت ایران یاد میشود و اگر ولیعهد قانونی در پشت کوه قاف هم میبودند، در اسارت هم بودند، اتیان سوگند سلطنت به قانون و خداوند موجب حفظ تداوم سلطنت میگردد

تکالیفی که در متمم قانون اساسی بر عهده اعلیحضرت ملاحظه میشود و سبب نظم و نسق جامعه میگردد و مردم به آن چشم دوخته، و تجلی سلطنت در تحقق آنها قابل تحقق است، جنبه تشریفاتی دارد یعنی اعلیحضرت بر آن اقدامات نظارت فائقه و حمایت معنوی دارند و این اموری است که بتنهایی انجام پذیر نیست و آنجا که اعلیحضرت بارها فرموده اند:

<من به تنهائی نمیتوانم کاری انجام دهم>.

محول کلامشان متوجه همان وظائف تشریفاتی است که در متمم قانون اساسی مشروطیت مقرر شده است و مهمتر اینکه ایشان نمیتوانند برای رفع حصر سیاسی خودشان اقدام کنند و نیاز به اقدام ایرانیان را دارند.

حصر سیاسی اعلیحضرت

ایرانیان خارج از کشور خاصه آنانی که در میدان مبارزه هستند (از جمله نویسنده این تحریر) اعلیحضرت را با انتقاد کم کاری، بی اعتنائی به سوگند سلطنت و انتخاب راه و روشی که با سوگند سلطنت و تداوم سلطنت مخالف است (لاتاری گذاشتن تداوم سلطنت) رویرو میسازند، بخوبی آگاهند که اعلیحضرت یعنی همان شخصیتی که راه دوری از حفظ تداوم سلطنت را برگزیده، متأسفانه از آزادی سیاسی محرومند؛ و این محرومیت هم ناشی از قدرت سیاسی قوی ایالات متحده و در پشت آن انگلستان است و این محرومیت و محصوریت سیاسی امری بی ریشه نیست بلکه سند وزارت خارجه آمریکا است که رسماً اعلام میکند که دولت ایالات متحده انتقال سلطنت را بولیعهد قانون اساسی قبول

ندارد و متعاقب آن ضمانت اجرا هم معین ساخته که اگر خلاف آن عمل کند نباید به حمایت آمریکا متکی باشد (یعنی روزگاریعهد قانونی راسیاه میکند).

سوال نباتی

**** ما برای رفع حصر و آزادی اعلیحضرت و ایفای تعهدات سیاسی چه اقدامی در این ۴۰ سال کرده ایم که حتی یک وجب از انتقاد و انتظارمان کاسته نشده است؟**

**** ما از کسی که دست وپایش بسته است، چگونه انتظار حرکت داریم و از این درک ساده غافلیم که اگر انتظار حرکت از کسی که بعلت یک قدرت نافذ قادر به حرکت الا در جهت خواست آن قدرت نیست باید نخست آزادی او را تامین کنیم.**

**** ما خیال میکنیم که اعلیحضرت درد این مهم را نمیکشند که ۴۰ سال است در شاهراه وظائف خود بعلت گروگان بودن؛ کاری برای نجات ایران نکرده اند، خیر بسیار هم افسرده اند که میفرمایند:**

<انسان شرم دارد در حالیکه برای نجات وطنش کاری نکرده است>.

عبارتی منسوب به اعلیحضرت است که بارها فرموده اند **<کیفیت اجرای نجات ایران با خارجیان است>**

منطوق بیان اعلیحضرت اعتراض آمیز است؛ کما اینکه سنگرم در ردیف معترضین قرار گرفت؛ ولی مفهوم آن برمیگردد به موقعیت خود اعلیحضرت و اینکه مادامی که ایشان در حصر سیاسی و سلطنت در گرو تصمیمات آمریکا باشند راه نجات ایران از سلطنت و مردم نخواهد گذشت و منوط به راه انتخابی آمریکا خواهد بود.

چه جوری بماند تفهیم شود

رنگ و رخساره نشان میدهد از سر نهان - ماکه در میدان هستیم؛ سوگند اعلیحضرت را بیاد داریم و از مقاومت ایشان در حفظ تداوم سلطنت و عباراتی که فرموده اند آگاهیم و سند تحریم سیاسی اعلیحضرت را هم دیده ایم و ناظر دقیق مبارزه ۴۰ ساله هم هستیم، اگر یک جو شعور سیاسی داشته باشیم بدون اینکه لازم باشد چوب در گوش ما کنند ما باید از اوضاع و احوال سیاسی به گروگان بودن سلطنت و مخالفت آمریکا با تداوم آن آگاه شویم و فکری برای رفع این محرومیت سیاسی ایشان کنیم والا بی مایه فطیر است، و بدون رفع حصر سیاسی اعلیحضرت نجات ایران محال است.

فکر نکنید

فکر نکنید و نکنیم که اعلیحضرت آگاه نیستند که این قبیل فعالیت های ایشان و سخن گفتن از اتحاد و راه حل ملی و شورابازی و امثال آنها کار ساز مبارزه نیستند؛ دقیقاً میدانند و در تشبیه مانند آن است که یک زندانی از کارهای اساسی ممنوع است ولی اجازه کارهای سرگرمی را دارد.

از خودمان سوال کنیم اگر اعلیحضرت این سرگرمی های بظاهر سیاسی و در باطن اتلاف وقت را نداشته باشند پس در مقابل انتظارات تاریخی ملت ایران و حفظ امید آنان چه میتوانند ارایه بدهند؟!

حسرت، پشت حسرت

نگاه کنید در برنامه های تلویزیونی نسبت به چه موضوعاتی اظهار نظر میشود که عقل واقعا قاصر است از این هوشیاری، اما کوچکترین اشاره ای به گروگان بودن سلطنت و حصر سیاسی اعلیحضرت نمیشود چرا زیرا سیاست آمریکا مایل به ورود ایرانیان به آن محوطه سیاسی نیست، و اینجاست که ایرانیان خارج از کشور ارزش سیاسی خودشان را نشان میدهند و میشود گفت:

ما که لیاقت آزاد سازی شاهمان را نداریم لیاقت آزاد سازی مهنمان را هم نداریم

به این شهادت توجه کنید که گویای موقعیت همه ما ایرانیان مقیم خارج است؛ یعنی خواست و منافع آمریکا اول و بعد منافع ایران و تداوم سلطنت.

شاهد موضوع

شاهین فاطمی است از رابطین مورد اطمینان آمریکا که در اروپا اقامت دارد و باتفاق امینی و اسلام کاظمینه جبهه نجات را ساخت میگوید:

> در حال حاضر هیچ رهبر سیاسی از شخصی و نظامی و مذهبی وجود ندارد که آشنای مردم و مورد اعتماد آنان باشد جز رضا پهلوی که بقول خودشان یک شهروند عادی است <.

این اظهارات آقای (علیمحمد) شاهین فاطمی کاملا منطبق با طرح تحمیلی تحریم سیاسی اعلیحضرت است، و اما وقتی موقعیت اعلیحضرت در مقابل طرح تحریم سیاسی اعلیحضرت (طرح هنری پرشت) قرار میگیرد، میگوید:

> روزی که رضا پهلوی خود را شاه بداند بنده دیگر طرفدار ایشان نیستم <^۱

(مصاحبه با رادیو صدای ایران سال ۱۳۸۰)

قبول کنیم که شاهین فاطمی آنچه گفته تنها نیست، همه کسانی که مرتبا اعلیحضرت را شاهزاده و رضا پهلوی میخوانند (درست خطاب منطبق با طرح هنری پرشت) همینکه اعلیحضرت در خارج از کشور بدون رفع حصر سیاسی در مقام سلطنت قرار گیرند همه آنها همان خواهند کرد که شاهین فاطمی یا مخملباف مستعد اجرای آن است.

ناتمام

^۱ - همانند همین حرفی است که چریک مخملباف (محسن مخملباف) در کانال فارسی بی بی سی گفته است. ح-ک